جلاء العیون

محمدباقربن محمدتقی مجلسی

بسم الله الرحمن الرحیم

جلاء العیون - قسمت مربوط به امام سجاد علیه السلام

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جلاء العیون : بخش مربوط به امام سجاد علیه السلام

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۵-۹۲۰۸

پدیدآور : مجلسی ، محمدباقر بن محمدتقی ، ۱۱۱۱-۱۰۳۷ق.

عنوان و نام پدیدآور : جلاء العیون [نسخه خطی] جلاء العیون محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

مشخصات ظاهری : تعداد برگ : ۲۰۹ ، سطر : ۲۲ ، اندازه سطور : ۱۸۵×۱۰۰ ؛ قطع : ۲۴۰×۱۷۰ .

آغاز ، انجام ، انجامه : آغاز: افتاده : که پیوسته حق تعالی متفرد بود در یگانگی خود و بغیر او احدی نبود ...

انجام: افتاده : اکنون با تو صلح می کنم بشرطی چند و میدانم که بان شرطها وفا نخواهی کرد شاد مباش ...

یادداشت کلی : زبان: فارسی

یادداشت مشخصات ظاهری : تزئینات متن: سر فصل ها ، عناوین و خط کشی بالای بعضی عبارات با مرکب قرمز .

نوع کاغذ: اصفهانی نخودی .

نوع و درجه خط: نسخ .

یاداشت تملک و سجع مهر : یادداشت وقف: در حاشیه تمامی اوراق کلمه وقف .

شکل و سجع مهر: در برگ ۱۳۲ و ۱۴۲ و یک بیضوی با عبارت المتوکل علی الله عبده ابوالقاسم .

توضیحات سند : نسخه بررسی شده . مهرماه ۱۳۹۰ . نسخه بسیار کهنه و فرسوده و فاقد جلد ،افتادگی از آغاز و انجام و ما بین اوراق ، تعدادی از اوراق نیز جابجا صحافی شده .

معرفی سند : رجوع شود به شماره ۳۸۴۶ – ۵ از همین فهرست . در تطبیق با نسخه شماره ۹۷۶۵-۵ ، نسخه حاضر تنها سه باب اول کتاب را در بر دارد که آن هم بسیار ناقص است .

توصیفگر : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

تاریخ ولادت و احوال امام علی بن الحسین زین العابدین

ولادت و اسم و لقب و کنیت امام

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید ابن طاووس ذکر کرده اند که ولادت باسعادت آن جناب در پانزدهم ماه جمادی الاول از سال سی و شش

از هجرت واقع شد. و کلینی در سال سی و هشت هجرت ذکر کرده است، و شیخ طبرسی گفته است که: ولادت آن حضرت در روز جمعه، و به قولی در روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمادی الثانی واقع شده، و بعضی گفته اند که: در نهم ماه شعبان واقع شد از سال سی و هشت هجرت، و بعضی سی و هفت نیز گفته اند، و شیخ شهید گفته است که: آن جناب در روز شنبه پنجم ماه شعبان متولد شد. و در کشف الغمه از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ولادت آن حضرت در سال سی و هشت هجرت واقع شد پیش از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو سال ماند، و با امام حسن (علیه السلام) ده سال، و بعد از امام حسن (علیه السلام) با پدر بزرگوار خود ده سال، و ایام امامت آن جناب سی و پنج سال بود، عمر شریف آن جناب به پنجاه و هفت سال رسید، و مادر آن جناب موافق مشهور شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم بود، و [صفحه ۱۰۷۰] بعضی به جای شهربانو شاه زنان نیز گفته اند. ابن بابویه به سند معتبر از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد، دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم را گرفت و برای عثمان فرستاد، پس یکی را به جناب امام حسن (علیه السلام) و دیگری را به امام حسین (علیه السلام) داد، و آن را که جناب امام حسین (علیه السلام) گرفت امام زین العابدین (علیه السلام) از او به هم رسید، چون آن حضرت از او متولد شد او به رحمت الهی واصل

شـد، و آن دختر دیگر در وقت ولادت فرزنـد اول وفات یافت، پس یکی از کنیزان امام حسـین (علیه السلام) آن حضـرت را تربیت کرد و حضـرت او را مادر می گفت، چون امام حسـین (علیه السلام) شـهید شد امام زین العابدین (علیه السلام) او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد، و به این سبب شـهرت پیدا کرد که حضـرت امام زین العابدین (علیه السلام) مادر خود را به مولای خود تزویج نمود. مؤلف گوید که: این حدیث مخالفت دارد به آنچه گذشت در فصل اولاد امام حسـین (علیه السلام) که شـهربانو را در زمان عمر آوردند، و شاید یکی از راویان اشتباهی کرده باشند، و آن روایت که در آنجا مذکور شد اشهر و اقوی است چنـانچه قطب راونـدی به سـند معتبر از امـام محمـدباقر (علیه السلام) روایت کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهریار آخر پادشاهان عجم را برای عمر آوردنـد و داخل مدینه کردند، جمیع دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند، و مسـجد مدینه از شـعاع روی او روشن شد، چون عمر اراده کرد که روی او را ببیند، مانع شد و گفت: سـیاه باد روز هرمز که تو دست به فرزنـد او دراز می کنی، عمر گفت: این گبرزاده مرا دشـنام می دهـد، و خواست که او را آزار کنـد، حضـرت امیر (علیه السلام) فرمود: تو سخنی را [صفحه ۱۰۷۱] که نفهمیدی چگونه دانستی که دشـنام است؟ پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم که او را بفروشـند، حضرت فرمود: جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند، ولیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند، و او

را به او تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی، عمر قبول کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن، آن سعادتمند آمد و دست بر دوش مبارک امام حسین (علیه السلام) گذاشت. پس امیرالمؤمنین (علیه السلام) از او پرسید به زبان فارسی که: چه نام داری ای کنیزک؟ گفت: جهان شاه، حضرت فرمود: بلکه شهربانویه تو را نام کردم، گفت: این نام خواهر من است، حضرت به فارسی فرمود که: راست گفتی، پس رو کرد به جانب امام حسین (علیه السلام) گفت: این با سعادت را نیکو محافظت نما، و احسان کن به سوی او که فرزندی از تو به هم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، و این مادر اوصیاء و ذریت طیبه من است، پس امام زین العابدین (علیه السلام) از او به هم رسید. روایت کرده اند که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند، شهربانو در خواب دید که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) داخل خانه او شد با جناب امام حسین (علیه السلام) و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد، شهربانو گفت: چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد، و پیوسته در خیال آن جناب بودم، چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه (علیهاالسلام) را در خواب دیدم که نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه کرد، و من در خواب به دست آن حضرت مسلمان شدم، پس فرمود: لشکر مسلمانان در این زودی بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر

[صفحه ۱۰۷۲] خواهند کرد، و به زودی به فرزند من حسین خواهی رسید، و خدا نخواهد گذاشت که کسی دست به تو رساند تا آنکه به فرزند من برسی. و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچکس به من دست نرسانید تا آنکه مرا به مدینه آوردند، چون امام حسین (علیه السلام) را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول نزد من آمده بود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به عقد او درآورده بود، به این سبب او را اختیار کردم. شیخ مفید روایت کرده است که جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) حریث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت فرستاد، حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به جناب امام حسین (علیه السلام) داد، و امام زین العابدین (علیه السلام) از او به هم رسید؛ و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد، و قاسم جد مادری حضرت صادق (علیه السلام) از او به هم رسید، پس قاسم با امام زین العابدین (علیه السلام) خاله زاده بودند. اشهر در کنیت آن حضرت ابومحمد است، و بعضی ابوالحسن نیز گفته اند. و القاب مشهوره ی آن حضرت: زین العابدین، و سیدالعابدین، و زکی، و امین، و سجاد، و ذولاثفنات است. نقش نگین آن جناب به روایت حضرت صادق (علیه السلام): الحمدلله العلی بود، و به روایت امام محمدباقر (علیه السلام): العزه لله بود، و به روایت حضرت امام رضا (علیه السلام): خزی و شقی قاتل الحسین بن علی. ابن بابویه به سند معتبر از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) هرگز یاد

نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می کرد، و هرگاه حق [صفحه ۱۰۷۳] تعالی از او بدی را دفع می کرد از آن در بیم بود، یا مکر مکر کننده ای را از او می گردانید البته سجده می کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد البته سجده می کرد، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر آن سجده می کرد، و اثر سجده در مواضع سجود آن حضرت بود، به این سبب آن حضرت را سجاد می گفتند. ایضا از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت کرده است که: از بسیاری سجود در پیشانی نورانی پدرم، برآمدگیها به هم رسید، و در سالی دو مرتبه آنها را می برید، و به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می گفتند. ایضا روایت کرده است که چون زهری حدیثی از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل می کرد می گفت: خبر داد مرا زین العابدین - یعنی زینت عبادت کنندگان - سفیان بن عیینه از او پرسید که: چرا آن حضرت را زین العابدین می گویی؟ گفت: برای آنکه شنیده ام از سعید بن المسیب که روایت کرد از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در روز قیامت منادی ندا کند که: کجاست زین العابدین؟ پس گویا می بینم که فرزند من علی بن الحسین بیاید و صفها را بشکافد تا به پیش عرش الهی برسد. و به سندهای معتبر دیگر این مضمون را از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است. و در کشف الغمه روایت کرده است که شبی آن حضرت در

محراب عبادت ایستاده بود و با پروردگار خود مناجات می نمود، پس شیطان به صورت اژدهایی ظاهر شد که آن حضرت را از عبادت خود مشغول گرداند، حضرت به او ملتفت نشد، پس آمد و ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید، و باز متوجه نگردید و دانست که او شیطان است، پس فرمود که: دور شو [صفحه ۱۰۷۴] ای ملعون، و باز متوجه عبادت خود شد، پس هاتفی سه مرتبه او را ندا کرد که: تویی زین العابدین، و به این سبب آن حضرت ملقب به این لقب شد. و به اسانید معتبره از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که چون حق تعالی می خواهد که امامی را بیافریند، ملکی را می فرستد که شربت آبی از زیر عرش برمی دارد و به پدر آن امام می رساند که او می آشامد و نطفه امام از آن منعقد می شود، و چهل روز در شکم مادر سخن نمی شنود، و بعد از چهل روزه هر چند گویند می شنود. چون متولد می شود، حق تعالی همان ملک را می فرستد و در میان دو دیده ی او می نویسد این آیه را «و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم.» و به روایت دیگر: در شکم مادر این آیه را بر بازوی راست او می نویسند، چون به منصب امامت می رسد حق تعالی در هر شهری نوری از برای او مقرر می کند که هر که در آن شهر کاری کند در آن نور مشاهده نماید. [صفحه ۱۰۷۵]

شداید و احزانی که بر آن حضرت وارد شد تا هنگامی که به عالم قدس ارتحال نمود

ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده اند که جناب علی بن الحسین (علیه السلام) بر

پدر بزرگوار بیست سال - به روایتی چهل سال - گریست، و هرگاه طعامی نزد او حاضر می کردند و می گریست، چون آبی به نزد او می آوردند آنقدر می گریست که آن آب را مضاعف می کرد، پس یکی از غلامان آن جناب گفت: فدای تو شوم یابن رسول الله می ترسم که تو خود را از گریه هلاك کنی و گناهکار شوی، حضرت فرمود: انما اشکو بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون یعنی: شکایت می کنم درد و اندوه خود را به خدا، و من می دانم از خدا آنچه شما نمی دانید، پس فرمود: هیچوقت به خاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در گلوی من می گیرد. به روایت دیگر فرمود: چون نگریم و حال آنکه پدر مرا منع کردند از آبی که وحشیان و درندگان می خورند، و با لب تشنه او را شهید [صفحه ۱۰۷۶] کردند. به روایت دیگر به آن جناب گفتند که: آنقدر می گریی که نفس خود را خواهی کشت، حضرت فرمود: نفس خود را در روز اول کشته ام و بر او می گریم. ایضا ابن قولویه و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که از بسیاری گریه آن حضرت، یکی را آزاد کرده های آن حضرت گفت که: آیا وقت آن نشده است که گریه تو آخر شود؟ حضرت فرمود: وای بر تو حضرت یعقوب دوازده پسر داشت و یک پسر او ناپیدا شد، و از بسیاری گریه دیده های او سفید شد، و از وفور غم و اندوه پشت او خم شد با آنکه می دانست که او زنده است، و من دیدم پدر و برادران و عموها و

هفـده نفر از خویشان خود را که در برابر من و بر دور من کشـتند و سـر بریدنـد، چگونه اندوه من به نهایت رسد. ایضا روایت کرده اند که آن جناب فرزندان عقیل را بسیار مهربانی می کرد، گفتند: یابن رسول الله فرزندان عقیل را بیش از فرزندان جعفر گرامی می داری؟ فرمود: به خاطرم می آیـد کشـته شـدن ایشان را در راه پـدرم، و بر ایشان رقت می کنم. ابن شـهر آشوب از زهری روایت کرده است که عبدالملک بن مروان فرستاد و حکم کرد که امام زین العابدین (علیه السلام) را غل و زنجیر کنند و به شام برند، و جماعت بسـیاری را بر آن حضـرت موکل کرده بود، من رفتم و سـعی بسـیار کردم و از ایشان رخصت گرفتم که آن حضـرت را ببینم، دیـدم که آن جناب را به زنجیرها بسـته انـد و غل در گردن آن جناب گذاشـته اند، از مشاهده ی آن حال گریسـتم و گفتم: کاش من به جای تو می بودم و تو سالم می بودی، حضـرت فرمود که: تو گمان می بری که اینها بر من گرانی می کند، اگر خواهم می توانم از خود رفع کردن ولیکن می خواهم که باشد و عذاب الهی به خاطر من [صفحه ۱۰۷۷] بیایـد، پس دست و پاهـای خود را از زنجیر بیرون آورد و فرمود: اگر خواهم چنین می توانم کرد، پس دست و پاهـای خود را باز در زنجیرها داخل کرد و فرمود: دو منزل بیشتر با ایشان نخواهم رفتن. بعد از چهار روز دیدم که موکلان آن جناب برگشته اند و در مدینه تفحص آن جناب می کنند، من رفتم و حقیقت حال را از ایشان سؤال کردم، گفتند: کار این مرد بسیار غریب

است، ما در تمام شب بیدار بودیم و حراست او می نمودیم، چون صبح شد در محل او نظر کردیم به غیر از غل و زنجیر در محل او ندیدیم. زهری گفت: من بعد از آن رفتم به نزد عبدالملک و از من سؤال کرد حال آن حضرت را، من این واقعه را به او نقل کردم، عبدالملک گفت: در همان روزی که پاسبانان او را نیافته بودند نزد من آمد و گفت: مرا با تو چکار است؟ پس از آن جناب خوفی بر من مستولی شد که نتواستم بدی به او اراده کنم، پس گفتم: اگر خواهی نزد من باش تا تو را گرامی دارم، گفت: نمی خواهم و بیرون رفت، دیگر او را ندیدم، من گفتم که: علی بن الحسین چنان نیست که تو گمان کرده ای و اراده ای در خاطر ندارد، و پیوسته مشغول عبادت پروردگار خود است، عبدالملک گفت: نیکو شغلی است شغل و، خوشا حال او و خوشا شغل او. ایضا روایت کرده است از سعید بن المسیب که چون یزید مسلم بن عقبه را فرستاد که مدینه را غارت کند و اهل مدینه را به قتل رساند، آن ملاعین اسبهای خود را بر ستونهای مسجد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند، و آنها را بر دور مرقد آن جناب بازداشتند و سه روز مشغول غارت مدینه بودند، و هر روز امام زین العابدین (علیه السلام) مرا برمی داشت و می آمد و به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دعایی [صفحه ۱۰۷۸] می خواند که من نمی فهمیدم، و از اعجاز آن حضرت چنان شد که

ما آنها را می دیدیم و آنها ما را نمی دیدند. مردی بر اسب اشـهبی سوار و جامه های سبز پوشیده بود، حربه ای در دست و هر روز می آمد و بر در خانه آن حضـرت می ایسـتاد، و هر که اراده می کرد که داخل خانه آن حضرت شود حربه را به جانب او حرکت می داد، بی آنکه حربه به او برسد می افتاد و می مرد. چون دست از غارت بازداشـتند، امام زین العابدین (علیه السلام) به خـانه رفت و زیورهـای زنـان خود را و جـامه هـای ایشـان و گوشواره هـای اطفـال خود را جمع کرد و برای آن سوار بیرون آورد، و او گفت: یـابن رسـول الله من ملکی از شـیعیان تـو و پـدر توام، چون ایشـان بر مـدینه غـالب شدنـد، من از حق تعـالی رخصت طلبیدم که به زمین آیم و شما را نصرت کنم، و به آنچه کردم امید رحمت از خدا و شفاعت از رسول خدا و شما اهل بیت دارم. کلینی به سـند حسن از امام محمدباقر (علیه السلام) روایت کرده است که یزید به بهانه حج به مدینه آمد که از اهل مدینه بیعت بگیرد، پس فرستاد مردی از قریش را طلبید و گفت: اقرار کن به بندگی من، اگر خواهم تو را بکشم و اگر خواهم به بنـدگی بگیرم، آن مرد گفت: به خدا سوگند که تو از من بهتر نیستی در حسب و نسب. و پدر تو از پدر من بهتر نبود نه در جاهلیت و نه در اسـلام، و تو در دین از من بهتر نیستی، چرا برای تو این اقرار بکنم، یزید گفت: اگر اقرار نکنی به خدا سوگند که تو را می کشم، آن مرد گفت: کشتن

تو مرا بدتر نخواهد بود از کشتن حسین بن علی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و سلم پس امر کرد که او را به قتل رسانیدند و فرستاد حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) را طلبید، و همان تکلیفی که آن مرد را کرد، حضرت را فرمود، حضرت فرمود: [صفحه ۱۰۷۹] اگر برای تو اقرار نکنم مرا خواهی کشت چنانچه آن مرد را کشتی؟ گفت: بلی، حضرت فرمود: اقرار کردم به آنچه سؤال کردی، یزید گفت: خون خود را حفظ کردی و از شرف و بزرگواری تو چیزی کم نشد. مترجم گوید: آمدن یزید به مدینه بعد از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) مخالف تواریخ مشهوره است، و می تواند بود که مسلم بن عقبه که از جانب آن لعین آمده بود چنین بیعت گرفته باشد، و بر راویان اشتباهی شده باشد. و در بصایر الدرجات به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت فرمود که: پدرم حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) می گفت که: چون وقت وفات پدرم حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) شد، فرمود: آب وضو برای من بیاور، چون آب آوردم فرمود که: در این آب میته است نمی خواهم، چون بیرون بردم و نزدیک چراغ ملاحظه کردم، موش مرده ای در آن آب بود، آن را ریختم و آب دیگر آوردم وضو ساخت و فرمود که: ای فرزند! این شبی است که مرا وعده ی وفات داده اند، ناقه مرا در حظیره ضبط کن و علفی برای او مهیا کن. پس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود که: چون آن حضرت را دفن کردند، ناقه خود را رها کرد و از حظیره بیرون آمد،

به نزدیک قبر رفت بی آنکه قبر را دیده باشد، و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله می کرد و آب از دیده هایش می ریخت. چون این خبر را به جناب امام محمدباقر (علیه السلام) دادند، نزد ناقه آمد و فرمود که: ساکت شو و برگرد خدا برکت دهد برای تو، پس ناقه برخاست و به جای خود برگشت، و بعد از اندک زمانی برگشت به نزد قبر و ناله و اضطراب می کرد و می گریست، در این مرتبه که خبر آن را به [صفحه ۱۰۸۰] حضرت گفتند فرمود که: بگذارید آن را که بی تاب است، و چنین ناله و اضطراب می کرد تا بعد از سه روز هلاک شد، و حضرت بر آن ناقه بیست و دو حج کرده بود، و یک تازیانه بر او نزده بود. علی بن ابراهیم به سند حسن از حضرت امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است که علی بن الحسین (علیه السلام) در شب وفات مدهوش شد، چون به هوش باز آمد و گفت: «الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوا من الجنه حیث نشاء فنعم اجر العاملین» یعنی: حمد می کنم خداوندی را که راست گردانید وعده ی ما را، و میراث داد به ما زمین بهشت را که در هر جا که خواهیم قرار نماییم، پس نیکو اجری است مزد عمل کنندگان برای خدا، این را فرمود و به ریاض بهشت ارتحال نمود. کلینی به سند حسن از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده است همین را، و اضافه کرده است که: سوره ی اذا وقعت و سوره ی انا فتحنا تلاوت فرمود، و بعد از آن این آیه را

خوانـد و به عالم بقا ارتحال نمود. ایضا به سـند معتبر از امام محمدباقر (علیه السـلام) روایت کرده است که چون پدرم را وقت وفات رسید، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای فرزند گرامی تو را وصیت می کنم به آنچه وصیت نمود مرا پدرم در هنگام شهـادت خود و فرمود: پـدرش او را وصـیت نموده بود به این وصـیت در وقت وفات خود که: زنهار سـتم مکنیـد بر کسـی که یـاوری بر تـو به غیر از خـدا نداشـته باشـد. و از احـادیث معتـبره ی بسـیار که بر وجه عمـوم وارد شـده، ظـاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند. ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داد، و بعضی هشام بن عبدالملک نیز گفته اند. [صفحه ۱۰۸۱] شیخ کشی به سند معتبر روایت کرده است از علی بن زید که گفت به سعید بن مسـیب گفتم: تـو می گـویی علی بن الحسـین نظیر خود در عصـر خود نـداشت، سـعید گفت: چنین بود و کسـی قـدر او را نشـناخت، علی بن زید گفت: همین حجت بر تو کافی است که بر جنازه ی آن حضرت نماز نکردی، سعید گفت: قاریان نمی رفتند به مکه تا حضـرت علی بن الحسـین (علیه السلام) می رفت، و در خدمت او می رفتند. و در یکی از سالها من در خدمت او می رفتم، و هزار نفر از حاجیان در خدمت آن حضـرت بودند، و در سـقیا فرود آمدیم، حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد، و بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود خود خواند، پس هر درخت و سنگ و کلوخی

که بر دور آن حضرت بود به تسبیح آن حضرت تسبیح گفتند، و صدای تسبیح از همه بلند شد و ما ترسیدیم، چون سر از سجود برداشت فرمود که: ای سعید آیا ترسیدی؟ گفتم: بلی یابن رسول الله، فرمود که: حق تعالی چون جبرئیل را خلق کرد، این تسبیح را تعلیم او نمود، و چون جبرئیل این تسبیح را خواند جمیع آسمانها و آنچه در آسمانها بودند با او در این تسبیح موافقت کردند، و اسم اعظم حق تعالی در این تسبیح هست. چون آن حضرت وفات یافت، نیکوکردار و بدکردار همه با جنازه ی آن حضرت بیرون رفتند، من گفتم: امروز می توانم نمازی تنها در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنم، و هیچ روز دیگر چنین نخواهد شد که مسجد خالی باشد، چون به نماز ایستادم صدای تکبیر از آسمان شنیدم، و بعد از آن صدای تکبیر اهل زمین را شنیدم تا آنکه هفت تکبیر از اهل زمین شنیدم، و از شنیدن صدای تکبیر به رو درافتادم و مدهوش شدم، چون به هوش باز آمدم مردم از نماز آن حضرت برگشته بودند، و نه نماز او را دریافتم و نه نماز مسجد را، و مرا زیان [صفحه ۱۰۸۲] کاری بزرگ واقع شد، و پیوسته بر این حسرت هستم که چرا بر آن حضرت نماز نکردم. و در روز وفات آن جناب خلاف کرده اند، بعضی گفته اند: در هیجدهم ماه محرم سال نود و چهار هجرت واقع شد، شیخ طوسی در بیست و پنجم محرم این سال ذکر کرده است، و بعضی سال نود و پنجم گفته اند، و کلینی این مذهب

را اختیـار کرده است، ابن شـهر آشوب گفته است که: وفات آن حضـرت در روز شـنبه یازدهم یا دوازدهم محرم از سال نود و پنج از هجرت واقع شد، و کفعمی در بیست و دوم ماه محرم این سال ذکر کرده است. و در مدت عمر آن حضـرت نیز خلاف است، و اکثر پنجاه و هفت سال گفته اند. کلینی به سـند معتبر از حضـرت صادق (علیه السـلام) روایت کرده است که حضرت علی بن الحسـین (علیه السـلام) را در وقت وفات پنجاه و هفت سال بوده، و وفات آن جناب در سال نود و پنج واقع شد، و بعد از امام حسین (علیه السلام) سی و پنج سال زندگانی کرد. در کشف الغمه از آن جناب روایت کرده است که عمر شریف امام زین العابدین (علیه السلام) پنجاه و هشت سال بود، و بعضی پنجاه و نه نیز گفته اند. [صفحه ۱۰۸۳]

جوری که در زمان آن حضرت بر شیعیان واقع شد

از حضـرت صادق (علیه السـلام) منقول است که سـعید بن جبیر اعتقاد به امامت زین العابدین (علیه السلام) داشت، و ثنای آن جناب بسیار می گفت، و به این سبب حجاج لعین او را شهید کرد، چون سعید را به نزد آن ملعون بردند، گفت: تویی شقی بن کسـیر؟ سعید گفت: مادر من نام مرا بهتر از تو می دانست و او مرا سعید بن جبیر نام کرد، حجاج گفت: چه می گویی در شأن ابـوبکر و عمر در بهشـت می دانی ایشـان را یـا در جهنم؟ سـعید گفت: اگر داخـل بهشت شـوم و اهـل بهشت را بـبینم خـواهم دانست که در بهشت است، و اگر داخـل جهنم شوم و اهـل جهنم را ببینم خواهم دانست که در جهنم است، حجـاج گفت: چه می گویی

در حق خلفای دیگر؟ سعید گفت: مرا بر ایشان وکیل نکرده اند، حجاج گفت: کدام یک را دوست تر می داری؟ گفت: هر یک از ایشان که نزد خالق من پسندیده تراند، حجاج گفت: کدام یک نزد خالق تو پسندیده تراند؟ سعید گفت: این علم نزد کسی است که آشکار و پنهان [صفحه ۱۰۸۴] ایشان را می داند، حجاج گفت: نمی خواهی به من راست بگویی؟ سعید گفت: نمی خواهم به تو دروغ بگویم، پس آن لعین امر کرد به قتل او. و یافعی از علمای مخالفان نقل کرده است که حجاج بعد از شهادت سعید زیاده از چهل روز زنده نبود، و در ایام مرض موت بیهوش می شد و باز به هوش می آمد و می گفت: چه می خواهد از من سعید بن جبیر؟ و در روایت است که هرگاه به خواب می رفت، سعید را می دید که دامن او را گرفته و می گفت: ای دشمن خدا به چه جهت مرا کشتی؟ ابن بابویه به سند معتبر از ابن بکیر روایت کرده است که حجاج دو کس از شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفت، و یکی ایشان را طلبید و گفت: بیزاری بجو از علی بن ابیطالب، گفت: چه بد کرده است که از او بیزاری بجویم، حجاج گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، خود اختیار کن که به چه نحو تو را بکشم، دستهای تو را ببرم یا پاهای تو را؟ گفت: هر چه می کنی در قیامت تو را قصاص خواهم کرد، از برای خود اختیار کن هر چه آسان تر است بر تو بکن، حجاج گفت: تو زبان آوری، و گمان ندارم که بشناسی آن کسی که تو را خلق کرده است، بگو پروردگار

تو در کجاست؟ گفت: پروردگار من در کمین ستمکاران نشسته است و انتقام از ایشان خواهد کشید، پس آن ملعون امر کرد دستها و پاهای او را بریدند و بر دار کشیدند، پس دیگری را پیش آوردند، حجاج گفت: تو چه می گویی؟ گفت: من بر رأی مصاحب خود هستم که او را به قتل رسانیدی، پس امر کرد او را گردن زدند و بر دار کشیدند. شیخ کشی به سند معتبر از امام علی النقی (علیه السلام) روایت کرده است که چون قنبر آزاد کرده ی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نزد حجاج لعین [صفحه ۱۰۸۵] آوردند، از او پرسید که: تو چه خدمت می کردی علی بن ابیطالب را؟ گفت: آب وضوی آن حضرت را من حاضر می کردم، حجاج گفت: چون از وضو فارغ می شد چه می گفت؟ قنبر گفت: این آیه را تلاوت می نمود «فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شی ء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغته فاذاهم مبلسون. فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمدلله رب العالمین» یعنی: چون فراموش کردند آنچه را به یاد ایشان آورده بودند، گشودیم بر ایشان درهای هر نعمت را، تا آنکه شاد شدند به آنچه به ایشان عطا کرده شده بود، گرفتیم ایشان را به ناگاه ایشان حیران و ناامید ماندند، پس بریده شد آخر و عقب و اصل گروهی که ستم کرده بودند، و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است. پس حجاج گفت: این آیه را برای ما تأویل می کرد، و در پادشاهی ما صلی الله علیه و آله و سلم قنبر گفت: بلی، حجاج گفت: اگر بفرمایم گردنت را بزنند چه خواهی کرد؟

قنبر گفت: سعادت شهادت خواهم یافت، و تو شقاوت ابدی کسب خواهی کرد، پس آن ملعون امر کرد گردنش را زدند. شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که روزی حجاج لعین گفت: می خواهم یکی از اصحاب ابوتراب را بیابم و تقرب جویم به سوی خدا به کشتن او، اعوان آن ملعون گفتند: ما گمان نداریم کسی که صحبت ابوتراب را زیاده از قنبر مولای او یافته باشد، پس فرستاد و او را طلبید و گفت: تویی قنبر؟ گفت: بلی، گفت: تویی مولای علی بن ابیطالب؟ گفت: خدا مولای من است، و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ولی نعمت من است، حجاج گفت: بیزار شو از دین او، قنبر گفت: دین دیگر بهتر از دین او مرا نشان ده تا از دین او بیزار شوم، حجاج گفت: تو را البته می کشم، هر کشتنی که می خواهی برای خود اختیار کن، قنبر گفت: [صفحه ۱۰۸۶] اختیار آن را به تو گذاشتم، حجاج گفت: چرا؟ قنبر گفت: به هر نحو که مرا بکشی تو را در قیامت به همان نحو خواهم کشت، هر کشتنی را که برای خود بهتر می دانی اختیار کن، به درستی که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مرا خبر داده است که مرا مانند گوسفند سر خواهند برید، پس آن ملعون امر کرد او را به همان نحو کشتند.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹